

قانون دادگاههای عام:

پیلۀ خوش خیالی ها ترکید!

نوشته احمد بشیری



محاکمه شهردار تهران، گذشته از همه ابعاد و خصوصیاتش، این ویژگی بزرگ را هم داشت که ماهیت و ذات بیمارگونه دستگاه قضایی کشور را، برهمگان آشکارا گردانید.

در سراسر کشور، مردم آگاه و بیدار دل ما، ساعتها از وقت روزانه خودشان را خرج کردند و از دل شب تا دم صبح، با همه خستگی و کوفتگی کار و تلاش روزانه، پای رادیوها و تلویزیونها نشستند و گردش کار آن محاکمه و دادرسی را با دقت دنبال کردند تا بشنوند و ببینند که صیاد عدالت، با یک شاه ماهی که به دامش افتاده است، چه خواهد کرد و سرانجام، در اقیانوس خروشان آریه و بیج، صیاد ماهی را خواهد خورد یا ماهی، دام را با خود خواهد برد؟!

محاکمه شهردار تهران به راستی آیینۀ تمام نمای دستگاه قضایی ساخته و پرداخته گردانندگان کنونی آن بود که سالها و ماهها، با بوق و کرنا، گوش مردم این کشور را کمر کرده بودند که ایها الناس! کجائید که، برای شما یک دستگاه قضایی فراهم کرده ایم که در بهشت برین هم، مانند آن را نخواهید دید. ما کاری کرده ایم که در دادگستری، هر پرونده ای، اول بامداد تشکیل شود، تا صلاة ظهر، کارش تمام است و تکلیف شاکي و مشتکی عنه، روشن شده و هر کدام از آنها حق خودش را گرفته و به دیگر سخن: رسیدگی پرونده ها، نه روز رسیده است؟! محاکمه شهردار تهران، پاسخ شایسته و بایسته ای بود به ادعاهای کسانی که در تعریف و تمجید از روند کار دستگاه قضایی ایران، تا آن جا پیش رفته بودند که در هر مجلس و محفلی، فریاد می زدند: ژاک شیراک، رئیس جمهوری فرانسه، از شنیدن پیشرفت های قضایی ایران، چنان دلش غنچ زده است که می خواهد از ما الگو بگیرد و دستگاه قضایی کشور فرانسه را نیز، بر پایه مدل ایرانی، سازمان دهی کند.

به راستی که این کلام بزرگ قرآنی، برحق است و تردیدناپذیر که: «ومکروا مکرا لله، والله خیر الماکرین» (نیرنگ زدی، خدانیرنگ زد و خدا،

بهترین نیرنگ زن است)!

محاکمه شهردار تهران این خوبی را داشت که به گردانندگان قوه قضاییه بفهماند هنگامی که شما، بی خبر از همه جا، تسلیم نظریه و توصیه چند تن خرده پای بی صلاحیت می شوید که به قصد خوش خدمتی و به امید تقرب به مقامات بالای دستگاه، خودشان با به هر آب و آتشی می زنند، قانون مرده و مدفون شده دادگاههای بخش مستقل را از زیر گردوغبار تاریخ بیرون می کشید و آن را با هزارگونه سلام و صلوة و سروصدا و تبلیغات به عنوان شاهکار نوآوری قانون و نمونه جهانی، به خلق الله عرضه می کنید، باید هم منتظر چنین تلخ کامی هایی باشید که مردم دنیا، نمونه محاکمات شما را ببینند و بشنوند و انگشت حیرت به دندان بگزند و به حسن سلیقه و تدبیر شما، آفرین بگویند!

تنور قانون زدایی!

برای آگاهی بیشتر خوانندگان این مجیزه و آن دسته از کارگزاران و گردانندگان دستگاه قضاییه کشور که از چگونگی گردش کار امور

محاکمه شهردار تهران این ویژگی را داشت که چهره بی نقاب اما عجیب و غریب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، برای نخستین بار، در زیر ذره بین مردم این کشور قرار گیرد و نیک دریابند که به سر دستگاه قضاییه برومند و استوار کشورشان، چه آمده است و ما، که از همان نخستین روزهای پاگرفتن این قانون، همه خطرها را به جان خریدیم و فریادها زدیم که این قانون برای برطرف کردن مشکلات قضایی مردم کشور، کارساز نیست و اجرائش، در واقع امر، یک تیر خلاص است که به سوی دستگاه قضاییه کشور ما، پرتاب می شود و سرانجام این دستگاه عزیز و عظیم را از پای خواهد افکند و نابودش خواهد گردانید، راست می گفتیم و به راستی دلمان می سوخت. نیز معلوم گردانید سخنان و اظهار نظرهای حضرات گردانندگان دستگاه، که در مقام دفاع از این قانون بیمار و ناکار ساز، هیاهو به راه می انداختند و هر روز، آمارهای خیال پردازانه از مترقی بودن قانون یاد شده و پیشرفت های دستگاه قضاییه و به روز شدن دادرسی، به خورد مردم می دادند، حرفشان چه پایه و مایه ای داشت!

قضای گذشته کشور آگاهی بسنده ندارند، می‌نویسم که «قانون تشکیل دادگاههای بخش مستقل» که امروز به آن جامه «قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب» پوشانیده شده است، در گذشته هم وجود داشت و اجراء می‌شد منتهی نه به صورت ناقص و درهم برهم قانون کنونی، بلکه بسیار کامل‌تر، منطقی‌تر و کارسازتر؛ به این توضیح که:

۱- در امور حقوقی و مالی، دادگاههای بخش مستقل بر مبنای مقررات «صلاحیت نسبی» و به میزان «بهای خواسته» عمل می‌کردند.

۲- در امور کیفری، صلاحیت دادگاه برای محاکمه، در حد جرائم خلافی تا جنحه کوچک بود ولی در موارد جنحه بزرگ و جنایت صلاحیت رسیدگی نداشت.

به هنگام محاکمات مربوط به امور خلافی و جنحه کوچک، مدیر دفتر دادگاه به عنوان نماینده دادستان در دادگاه حاضر می‌شد و اظهار عقیده می‌کرد. این نمایندگی در موارد ابلاغ هم، معتبر بود.

۳- دادرسی دادگاه بخش مستقل، در امور کیفری، عموماً به عنوان جانشین بازپرس انجام وظیفه می‌کرد و قرارها و تصمیم‌های قانونی خودش را به نظر دادستان مستقر در حوزه قضایی خود می‌رسانید.

۴- در مواردی که بین جانشین بازپرس و دادستان اختلاف نظر پیش می‌آمد، موضوع برابر همان مقرراتی که در قانون آئین دادرسی کیفری برای اختلاف نظر بین بازپرس و دادستان پیش‌بینی شده است فیصله می‌یافت. یعنی موضوع به دادگاه شهرستان یا اصطلاحاً دادگاه حل اختلاف واقع در حوزه قضایی فرستاده می‌شد و رأی این دادگاه، برای طرفین لازم‌الاتباع بود.

۵- در امور کیفری، تنظیم کیفرخواست و دفاع از آن برعهده دادستان (مدعی‌العموم) بود.

۶- دادگاههای بخش مستقل، عموماً در مرکز بخش یا شهرهای کوچک دایر می‌شد و به محض توسعه جغرافیایی یا سیاسی مقر اقامت دادگاه، آن واحد قضایی نیز تغییر وضعیت می‌داد.

با همه این احوال، چون در عمل معلوم شد که دادگاه بخش مستقل، کارآیی لازم را ندارد، و چنانکه باید، نمی‌تواند عدالت قضایی را تأمین کند، تدریجاً از شمار آنها کاسته و در مقرشان برحسب شرایط، دادگاه بخش عادی یا دادگاه

شهرستان دایر گردید، چندان که در سال ۱۳۵۷ تعداد کمی از آن دادگاهها بر جای مانده بود.

بعد از سال ۱۳۵۷ و استقرار حکومت جمهوری اسلامی در ایران، گردانندگان دستگاه قضاییه کشور که مانند مسؤولان بسیاری از سازمانها و دستگاههای دیگر، بر سر آن بودند که تمام قوانین وضع شده در دوره حکومت گذشته، بوی طافوت می‌دهد، با شتاب هرچه بیشتر، دامان همت بر کمر زدند و به جان قوانین استوار و ماندگار گذشته افتادند و هر روز، بخشی از آنها را لت و پار کردند. در این میان یک مشت بادمجان دورقاب چین و فرصت طلب بی‌ابتکار هم، که هیچ‌گونه حمیت ملی و شغلی نداشتند، بیکار نشستند و هرچه توانستند تنور

قانون‌زدایی را گرم‌تر کردند. دورباطل آزمون و خطا آغاز شد و هرچندی، یک دست آورد جدید از کارگاه قانون‌سازی قوه قضاییه بیرون داده شد ولی هیچ‌کدام از آنها، در عمل کارسازی و سودمندی قوانین کنار گذاشته شده سابق را نیافت و قانون‌سازان یاد شده، هر بار، از بار پیش، ناکام‌تر گردیدند!

سرانجام پس از سالیان دراز، که سرمایه مادی و معنوی کشور به هدر رفت و هباً متئورا گردید، قوه قضاییه آخرین فرآورده خود را به نام قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به معرض عمل گذاشت.

این قانون که تقریباً الگوی بی‌ریختی از قانون تشکیل دادگاههای بخش مستقل است، نقائص فراوانی دارد که صد البته، آن قانون نداشت و در عمل، مشکلات بسیاری پیش روی مردم و دستگاه قضاییه کشور نهاده است که آن قانون نمی‌گذاشت!

از جمله ابداعات و نوآوری‌های قانون جدید این است که هرچه در قانون تشکیل دادگاههای بخش مستقل، صلاحیت دادرسان دادگاهها و دایره عملشان محدود بود، در این قانون، دست قاضی از هر طرف باز است و یک قاضی بی‌تجربه تازه کار، می‌تواند در مورد دست کم سیزده فقره موضوع حقوقی و کیفری، از رانندگی بی‌روانه دوچرخه‌بایی گرفته تا قتل عمدی، یک تنه رسیدگی و تصمیم‌گیری کند.

حالا از این رسیدگی ناشیانه و شتاب‌آلود، چه نتایجی به بار خواهد آمد، موضوعی است که دل مشغولی گردانندگان قوه قضاییه و متفکران قانون‌ساز آن دستگاه، که به گمان خودشان، بهترین محصول‌شان را به عرصه بروز و ظهور

گذاشته‌اند، نیست هرچند که این نتایج رنجبار، از نظر مردم کشور که با دستگاه قضاییه سروکار دارند، امری بدیهی است و نیازی به توضیح ندارد!

با این حال، گردانندگان قوه قضاییه، بی‌آن که لختی درنگ کنند تا تجربه عملی از اجراء قانون به دست بیاید و افق روشن گردد، در آغاز کار، از آوردن قانون جدید چندان شادمان و سرفراز شده و به موفقیت عالم‌گیر آن چنان امیدوار و دلخوش گردیده بودند که با آن که مهلت اجراء قانون یا به اصطلاح پیاده کردن آن پنج سال معین شده بود، با سرعتی برق‌آسا، آن را در مدتی کمتر یا بیشتر از یک سال، در سراسر کشور به اجراء گذاشتند و چون به خیال خودشان، این بار عدالت قضایی مردم کشور را، یکسره تأمین کرده بودند، خوشحال و خندان از این فتح و پیروزی شایان «رفتند و به خانه آرمدند»!

تبلیغات و تبلیقات! در باره کارآیی و سودمندی و دنیابسنندی و نوآوری قانون جدید به راه افتاد و روز و شبی نبود که از یک رسانه همگانی، خبری در باره مزایا و محاسن قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نخوانیم، نبینیم یا نشنوم!

کم‌کم چنان بو و ب رنگ این قانون، به وسیله طرفداران و حامیانش به همه جا بیچید که شامه خود حضرات نیز دچار نارسایی شد و امر بر خودشان هم منتبه گردید. بدان‌سان که پای خودشان را از مرزهای کشور هم، فراتر گذاشتند و گفتند قانون نوساخته ما آنقدر موفق و نتیجه بخش بوده که دنیا، از این نوآوری و اندیشه خلاق ما به حیرت افتاده است و همه صف بسته و به نوبت ایستاده‌اند که نسخه شفابخش این قانون را از ما بگیرند و در کشورهای خودشان به کار بزنند بلکه دستگاه قضاییه آنها هم، به روز سازمان قضاییه ما بیفتد و مردمشان از مزایای قانونی قانون ابتکاری ساخته و پرداخته ما استفاده کنند و در اقیانوس عدل و عداد غرقه شوند!

محاکمه شهردار تهران دست کم این پیام کوتاه را در برداشت که: ای مردم ایران زمین! داشتن عدالت قضایی مطمئن و همه‌سویه، حق طبیعی، قانونی و شرعی شما است و هیچکس نمی‌تواند شما را از داشتن چنین حقی محروم یا محدود کند. پس حالا که برخی از گردانندگان دستگاه قضاییه کشور، پنبه درگوش کرده و به دور خودشان پيله‌ای از

خوش خیالی تنیده و در دنیای محدود آن زندانی شده‌اند و هر از چندگاه، در اتاقهای دربسته می‌نشینند و با محارم خودشان کنکاش می‌کنند و روش قانونی تازه‌ای برای شما می‌آفرینند و دائماً با این نوآوری‌ها، خوب را بد و بد را بدتر می‌کنند و گوششان ابتدا به داد و فریاد و ناخرسندی و ناخشنودی شما بدهکار نیست، بهتر است خودتان همت کنید و دست به کار شوید و از حاکمیت کشور بخواهید که برای ناپسامانی قضایی شما، برای بیمارگونگی عدالت قضایی موجود در اجتماع شما، چاره‌ای بیندیشند، مردان کار دیده و فهمیده‌ای را به کار فرا خوانند، افکار پویا و آفریننده‌ای را به کار گیرند و «خشت نو از قالب دیگر» بزنند و به کوتاه سخن، دستگاه قضایی شما را، بسامان و قابل استفاده سازند بدان گونه که همگان، آسوده دل باشند که اگر گذارشان به مراجع قضایی کشور افتاد، حق به حق‌دار خواهد رسید. و داستان «شاکلی کیه؟ متهم! متهم کیه؟ شاکلی» تکرار نخواهد شد!

محاکمه شهردار تهران این حقیقت را به همه جهانیان، که روزها و شبها، چشم به گردش کار دادگاه دوخته و گوش به صدای قاضی و متهم پرورده سپرده بودند، فهمانید که علی‌آباد، شهری نیست. این محاکمه، سیمای بهترین و معتبرترین دادگاه تاریخ بیست‌ساله اخیر را، به روی صفحه تلویزیونها و امواج رادیوها کنشاند و عارف و عامی چالش‌های بی‌جا و بگومگوهای بی‌مورد و تانرانگیز قاضی و متهم را، بارها و بارها دیدند و شنیدند و دریافتند که چگونه در پرتو قوانین دادرسی کنونی کشور، دادرس دادگاه، خودش شاکلی است، خودش دادستان و بازپرس است و سرانجام خودش هم قاضی است و انشاء رأی و اجرای رأی می‌کند و به دیگر سخن، خودش می‌برد و خودش می‌دوزد و به این کار هم می‌گویند قضاوت بی‌طرفانه و درنهایت امر، تامین عدالت قضایی!

محاکمه شهردار تهران این واقعیت تلخ را برهمگان آشکار گردانید که این جملات و عبارات ریا و دل‌غریب قانون اساسی کشور که می‌گوید:

«هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل، بلافاصله، کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار

اصلاح قانون دادگاههای عام همانند این است که چوبی به بغل پای یک چلاق ببندند و او را برای مسابقه دو آماده کنند!

ساعت، پرونده مقدماتی، به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل، طبق قانون مجازات می‌شود.^(۱) ویا:

«هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع، ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگندی، مجاز نیست و چنین شهادت و سوگندی، فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل، طبق قانون مجازات می‌شود.^(۲) ویا:

«هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون، دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.»^(۳) چندان هم جدی و معتبر نیست و برحسب شرایط زمان و مکان می‌شود در آنها، تصرفاتی کرد!

محاکمه شهردار تهران نشان داد که خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌های قانون اساسی، در مباحث و شئون مختلف حقوق مردم، چندان هم دقیق و حساب شده نیست و مثلاً این که قانون اساسی می‌گوید:

«قوه قضاییه، قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و...»^(۴) همچنین فرمایش قرص و محکم و پابرجایی نیست و احتمال دارد که گهگاه، یا خط‌کش قانون اندکی دستخوش انحراف شود و یا دست خط‌کشی کننده، بلغزد و دچار انعطاف گردد و در نتیجه،

شاهین میزان استقلال قوه قضاییه هم، بفهمی نفهمی این طرف و آن طرف بشود و یا به قول عوام‌الناس، پارسنگ بردارد و از قوه قضاییه بی‌طرف و مستقل یک دستگاه حزب مانند و غیرمستقل یا وابسته بسازد!

محاکمه شهردار تهران این را هم نشان داد که این فرازهای قانون اساسی که:

«همه افراد ملت، اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بار رعایت موازین اسلام، برخوردارند»^(۵)، گاهگاهی، قابل جابه‌جا کردن است و آن دستمال ستبری که به روی چشمان فرشته عدالت بسته شده است، آن قدرها هم قرص و محکم و بی‌درز و دورز نیست و خود فرشته هم، همیشه نان خودش را خالی نمی‌خورد و گاهی، شیطنتهایی می‌کند و یواشکی گوشه دستمال را از روی چشمانش پس می‌زند و از آن زیر، نیم‌نگاهی به شکاری که فراچنگ آورده است، می‌اندازد و اگر آن را چاق و چسله و دیرهمضم دید، چشمانش را قایم‌تر می‌بندد و یا وانمود می‌کند که اصلاً شکار را ندیده است و به او امان می‌دهد که از چنگش بگریزد و قال چاق نکند!!

محاکمه شهردار تهران این حقیقت بزرگ را آشکارا گردانید که وقتی شهردار تهران، با آن همه کَر و فَر و هیمنه و پشتوانه‌اش، و آن همه هیاهو که به خاطرش برپا شد، آن‌جور محاکمه بشود که همگان دیدند و شنیدند، برآن دست و پا چلفتی‌ها و یک لاقبایابی و تیره‌روزانی که در هفت آسمان بخت و اقبال حتی یک ستاره کوره هم ندارند، چه‌جا گذشته است و می‌گذرد و خواهد گذشت و چگونه محاکمه خواهند شد!

چرا مخالفت غیرمعقول؟

خلاصه این که محاکمه شهردار تهران، اگر بسدی‌هایی داشت، خوبی‌ها و خاصیت‌های بسیاری هم داشت که از جمله آنها، یکی هم، به خود آمدن از ما بزرگترها و گردانندگان و کارچرخان‌های رده بالای کشور بود که برای بیچارگی این مردم چاره‌ای بیندیشند و نتیجه کنکاش‌ها و نتست و برخاست‌ها نیز، طرحی بود که قرار شد گروهی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی فراهم کنند و به مجلس بدهند و ضمن درخواست «لغو قانون دادگاههای عام» از مجلس بخواهند «... قانون سابق احیاء ... و دادگاهها، بار دیگر، به صورت موضوعی

تفکیک... شوند» که معلوم نشد کار آن به کجا کشید!

اما اینک تق قانون جدید حسابی درآمده و آن قدر در دادگاهها پرونده تلنبار شده و شیوه دادرسی دلبخواهی آن چنان برای مردم گرفتاری و دردسر پدید آورده و روند ناراضی تراشی و از هم گسیختگی امور چنان ادامه یافته و به کوتاه سخن آش چنان شور شده که صدای آشپز را هم درآورده است و وزیر دادگستری که تا چندی پیش، خودش از مدافعان و مدآحان همین قانون بود و هرگاه فرصتی می‌یافت در مدح و منقبت کارسازی و سودمندی آن، دادسختن می‌داد، امروز مدعی شده است که قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نقائصی دارد (البته هنوز نگفته است سرتاپای قانون ناقص است!) و باید اصلاح شود.

جف القلم! هر چه فکر می‌کنم عقلم فد نمی‌دهد که در این قانون خط غلط، املاء غلط، انشاء غلط چه چیز قابل اصلاح است که می‌خواهند بار دیگر با هزارمن سریش، به نام اصلاح، آن را به ریش مردم کشور ببندند؟ متأسفانه آقای وزیر دادگستری توضیح درستی نداده بودند که این قانون نارسای دور انداختنی را، از کدام بعد و زاویه می‌خواهند اصلاح کنند؟ چه چیزی را از قانون برمی‌دارند و چه چیزی بجایش می‌گذارند که بتوان گفت اصلاح شده است؟

اصلاح قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، درست همانند این است که چوبی به بغل پای یک چلاق ببندند و او را برای مسابقه دو آماده کنند!

این قانون، خودش ضد خودش است. و اصلاح‌پذیر نیست و اگر هم قابل اصلاح باشد، بعد از همه وصله‌پینه‌ها، چیزی بهتر از قوانین دادرسی گذشته کشور نخواهد شد. پس چه ضرورتی دارد که یک بار دیگر ماجرای آزمون و خطا و اشتباهات انکارناشدنی پیشین، در دستگاه قضایی کشور تکرار شود و همه سازمان قضایی به هم بریزد و مردم که همین حالا هزاران گرفتاری و سرگردانی دارند، گرفتارتر و سرگردان‌تر شوند؟

آقایان! شما را به خدا بس کنید! مردم این کشور از خیر طلاگشتن گذشتند، مرحمت فرموده آنها را مس کنید! اگر شما دلتان به حال این مردم و تامین عدالت قضایی‌شان سوخته است زحمت نکنید و این همه خرج و برج روی دستشان نگذارید و یک دردشان را هزارتا

نکنید، این قوانین مدرن و مترقی و دنیاپسندان را بردارید و به جایش همان قوانین قدیمی به دردخور را که تا همین چندسال پیش هم، در کشور اجراء می‌شد و قاضی و اصحاب دعوی، هر دو می‌دانستند چه کاری دارند و تکلیفشان چیست، اجراء کنید و باور بفرمایید که مردم حق‌شناس این کشور، تا عمردارند از این بابت که شما زحمت تازه‌ای سربارشان نکرده‌اید، از شما ممنون و سپاسگزار خواهند شد!

از سال ۱۳۷۳ که قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در کشور پا گرفت، در مجله گزارش و به ویژه از صاحب این قلم، بارها و بارها، درباره بی‌فایده بودن و ناکار بودن این قانون، مقالات مستدل و مفصل به چاپ رسید و کار این مقاله‌نویسی‌ها به آنجا کشید که برخی از گردانندگان قوه قضاییه، شمسیرهاشان را از رو بستند و ما را به باد هزارگونه تمسخر و تحقیر و توهین گرفتند و لابه‌لای کوله‌بار سیئات اعمال ما را گشتند مگر چیزی بیابند که با آن، ما را به مسلخ اتهام و عقوبت بکشانند اما خدا را سپاس که دامان ما از آلودگی‌ها پاک بود و نیت‌مان از دامانمان پاکتر!

حالا هم روی سخن ما با گردانندگان قوه قضاییه است و به صدای بلند می‌گوییم از خیر اصلاح قانون معلول و سراپا نقص تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بگذرید، عاشق افکار خود بودن را کنار بگذارید و کمی هم به فکر آسایش مردم باشید. ما در این کشور قانون کم نداشتیم و دست دستگاه قضاییه کشور بسته نبود، برای تدوین و تنظیم قوانین کشور، نزدیک به هفتاد سال زحمت‌ها کشیده شده بود و قوانین دادگستری ما، با آخرین روش‌های قانونی جهان، برابری می‌کرد و دادگاههای کشورهای خارجی به سیستم دادرسی ما، اعتماد داشتند و آراء دادگاهها و دیوانعالی کشور ما را می‌پذیرفتند. چه امری شما را واداشت به این که، همه آن قوانین محکم و استوار را کنار بزنید و با وضع قوانین بی‌پروپایه و خودساخته و پرداخته، امور زندگی قضایی مردم را به طور روزافزون، مختل و آنان را دچار پریشان‌حالی کنید؟ چرا شما با هر قانون و مقرراتی که پیش از شما وضع و مقرر شده است بدون علت معقولی، مخالفت می‌کنید درحالی که خودتان هم، توانایی آفریدن چیزی نه تنها بهتر، بلکه هم‌سنگ و هم‌پایه آنها را ندارید؟

قانون مدنی ما، قانون آیین دادرسی مدنی و

کیفری ما، از شمار بهترین و ماندنی‌ترین قوانین جهان و قابل مطابقه و مقایسه با بهترین آنهاست ولی شما هم و غم و فکر و ذکران را همواره مصروف این کرده‌اید و می‌کنید که آن قوانین رزین و متین را بردارید و قوانین جدیدی را که خودتان وضع کرده‌اید، بجایش بگذارید؟ ما بارها گفته‌ایم و باز هم می‌گوییم چاره اصلاح سازمان قضایی کشور، قانون‌سازی نیست. ما قانون کم نداشتیم و نداریم و قوانینی که در گذشته داشتیم بهترین کارایی را داشت. کمبود بزرگ دستگاه عظیم قضایی کشور، مجری قانون است نه خود قانون. شما باید مجریان با تجربه و باسواد فراهم کنید نه این که هرروز یک قانون جدید را به معرض آزمایش بگذارید و موجب هزاران گرفتاری برای مردم بشوید.

حالا اگر هم معتقد به دستکاری قوانین قضایی هستید، ره چنان روید که رهروان رفتند، یک هیأت از حقوق‌دانان و قضات مجرب و متخصص را فراخوانید و از آنها بخواهید درباره ترکیب قوانین بررسی همه‌جانبه‌ای بکنند و هرچای قوانین که نقائصی دارد، آن نقائص را برطرف کنند و اصلاحیه‌هایی برای همان بخشها آماده نمایند نه این که یک‌باره یک دسته قوانین را توی سطل کاغذ باطله بریزید و شتابی و بی‌شور و مشورت، قوانین تازه‌ای خلق کنید و چندی بعد متوجه بشوید که کاری بیهوده کرده‌اید.

موضوع دیگر این که نیروی انسانی موجود در دستگاه قضاییه کشور، کارایی لازم را چه از نظر تجربه و تخصص و چه در مورد سایر صلاحیت‌ها ندارد و باید هرچه زودتر درباره بازسازی ریشه‌ای آن اقدام اساسی بشود.

ساده لوحی و سهل‌انگاری است اگر تصور شود با بسیج کردن دستگاه حراست قوه قضاییه و هرچندگاه، به دام انداختن یک یا چند نفر قاضی یا کارمند، اوضاع دستگاه قضاییه به سامان خواهد شد. این کارها، همگی در حکم مسکن یا به عبارت بهتر دفع معلول است.

بهتر است برای دفع علت چاره‌گری کنید و گرنه، با این شیوه‌ها و ترفندها، قوه قضاییه کشور سروسامان نخواهد گرفت و «این قافله تا به حشر، لنگ» خواهد ماند!

بی‌نوشت

۱۳۷۳، اصول ۳۲ و ۳۸ و ۳۹ قانون اساسی

۴. اصل ۱۵۶ قانون اساسی

۵. اصل ۲۰ قانون اساسی